

### متن پرسش

می بینی‌ام که غم‌زده از دست خویشم و؛ / تنها مرا چرا به تماشا نشست‌ای؟!  
می بینی‌ام که گمشده در هست خویشم و؛ / تنها مرا چرا به تماشا نشست‌ای...؟!  
می بینی‌ام که نای نفس نیست دیگر و؛ / اما هنوز هم به تماشا نشست‌ای...  
صبرت نه ظلم و جور، که می دانمت / چرا تنها هنوز هم به تماشا نشست‌ای ...  
باشد، خدای من، همه هستم برای تو/ اصلا هرآنچه رفت ز دستم فدای تو  
یا هرچه داده اند به دستم فدای تو باشد  
خدای من! همه هستم فدای تو، اما اگر بماند از آن هست من کسی ...  
وای از تویی، که، حال دلم را خبر تویی / وای از منی که منتظرم در هوای تو  
ای کاش، هست من همه گردد فدای تو / اما اگر گذارم از آن هست خود کسی  
دردا اگر که گم نشوم در هوای تو .... و خواجه هم دردها به دلش کردی که گفت:  
مرا می بینی و هر دم زیادت می‌کنی دردم...

اما کاش درد ما یکی بود، کاش درد او به جانم می افتاد ... حال دلم درد زلیخایی دارد که سال هاست  
در غمخانه دلم خانه کرده، خیلی در خودم به حال خودم باید اشک ها بریزم، من تو را ندارم که چنین  
بر خود و در خود می پیچم، گفتم که دعایی بکنیدم و بگوئید چه کنم؟

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ان شاءالله منور به دردی باشیم که بیابیم چه اندازه چاره آن درد، توجه به  
حضور خداوند است در جمال و سیره پیامبر خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» به همان معنایی که گفته شده:  
«ای لقای تو جواب هر سؤال / مشکل از تو حل شود بی قیل و قال». آری! بشر امروز نیاز به چنین  
حضوری دارد. موفق باشید